

فصلنامه مطالعات سیاسی
سال هفتم، شماره ۲۶، زمستان ۱۳۹۳
صفحات: ۱۰۷-۱۳۶
تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۶/۵؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۳/۸/۲۱

پست مدرنیسم و جهانی شدن فرهنگ با تأکید بر دیدگاه انتقادی ژان فرانسوا لیوتار

دکتر خسرو مزروعی* / مهدی کمال غریبی مفرده**

چکیده

واژه‌هایی همچون جهانی شدن و پست‌مدرنیسم با مطرح شدن در اصطلاحات و اندیشه‌های نوین، منشأ تحولات شگرف و تأثیرگذار در سیر تکامل اندیشه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و ... در عصر حاضر گردیده است. هرچند به‌زعم بسیاری از اندیشمندان علوم اجتماعی و سیاسی، جهانی شدن فرایندی است که از شروع تاریخ بشری آغاز گشته، اما اندیشه پست‌مدرن محصول و رشد و نمو یافته قرن بیستم است که از منظر بسیاری از صاحب‌نظران علوم سیاسی، این اندیشه با دیدی منتقدانه به هدف به چالش کشیدن بسیاری از اندیشه‌های پیشین بوجد آمده است. بدین منظور، پژوهش حاضر بر آن است با بررسی اندیشه‌ها و دیدگاه‌های فرهنگی ژان فرانسوا لیوتار بعنوان یکی از برجسته‌ترین اندیشمندان پست مدرن، جهانی شدن را از دیدگاه این مکتب مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهد.

کلیدواژه‌ها

جهانی شدن، مدرنیته، پست‌مدرنیسم، پلورالیسم.

kmazrai@yahoo.com

* استادیار گروه علوم سیاسی، واحد آزادشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، آزادشهر، ایران

** دانشجوی دکتری روابط بین الملل، دانشگاه USM، مالزی

مقدمه

امروزه یکی از کاربردی‌ترین واژه‌هایی که توسط اندیشمندان و نظریه‌پردازان علوم اجتماعی و بسیاری از اندیشمندان علوم دیگر بکار برده می‌شود، واژه جهانی‌شدن است. شاید یکی از دلایل بوجود آمدن این واژه و همچنین کاربرد آن در گستره اندیشه جهان، متأثر از تغییر و تحولات سریع در قرن اخیر بوده که باعث دگرگون شدن چهره جهان گشته است. بسیاری از اندیشمندان علوم اجتماعی یکی از دلایل اصلی تحولات قرن اخیر را در برداشته شدن مرزها و یا در واقع کوچکتر شدن جهان می‌دانند. گروهی آنرا با عنوان دهکده جهانی^۱ معرفی می‌کنند و گروهی دیگر نیز هم‌صدا با علمای علم سیاست، اصطلاح جهانی‌شدن^۲ و جامعه جهانی^۳ را به کار می‌برند. جهانی‌شدن پدیده‌ای است متکثر و دارای ابعاد مختلف و می‌توان گفت ظهور این مفهوم با تکیه بر بعد اقتصادی آن بوده است. بعدی که اکنون به شدیدترین وجه در سازمان تجارت جهانی^۴ متبلور و نمایان است. اما جهانی‌شدن دارای جنبه‌های فراوان دیگری نیز می‌باشد که می‌توان به بعدهای سیاسی، نظامی، اجتماعی، ارتباطی، زیست‌محیطی، و غیره نیز اشاره نمود. جهانی‌شدن بعنوان یکی از جریان‌های مسلط فکری عصر ما از مهم‌ترین پدیده‌های فرهنگی معاصر نیز به شمار می‌آید. این پدیده زمینه چالش‌های فراوانی را در عرصه فرهنگ و تمدن بشری فراهم ساخته است. در واقع می‌توان این‌طور عنوان نمود که تأثیرات روز افزون این جریان فکری به‌خصوص در سه حوزه فرهنگ، اقتصاد و سیاست و همچنین تأثیراتی که این مقوله بر اندیشه‌های مختلف از جمله لیبرالیسم، رئالیسم، پست‌مدرنیسم و ... بجای گذاشته، باعث گشته تا هریک از صاحب‌نظران و اندیشمندان با رویکردی متفاوت و از منظری خاص بدان پرداخته و آن را تجزیه و تحلیل نمایند.

در قرن بیستم، شاهد ظهور و نمو اندیشه پست‌مدرن که به ادعان بسیاری از اندیشمندان، به‌منظور به چالش کشیدن بسیاری از اندیشه‌های پیشین بوجود آمده است، بودیم. در سال ۱۹۳۴ فدریکو انیس^۵ از واژه پست‌مدرنیسم بعنوان واکنشی در برابر مشکلات و تجربه‌گرایی شعر نو استفاده نمود. در سال ۱۹۳۹ آرنولد توین بی^۶ اصطلاح پست‌مدرن را در معنایی بسیار متفاوت بکار برد تا

- 1- Global Village
- 2- Globalization
- 3- Global Society
- 4- World Trade Organization
- 5- Federico De Onis
- 6- Arnold Joseph Toynbee

پست مدرنیسم و جهانی شدن فرهنگ با تأکید

ضمن آن پایان دوران مدرن و نظام بوروکراسی و سرمایه‌داری غرب را که مبدأ آن به قرن هفدهم می‌رسید، اعلام کند. پس از آن بسیاری از اندیشمندان، واژه پست‌مدرن را در برابر مدرنیسم و به‌منظور نقد آن بکار بردند. یکی از شاخصه‌های بارز پست‌مدرنیسم تأکید بر پلورالیسم و تکثرگرایی^۱ بخصوص در حوزه فرهنگی می‌باشد. از این منظر در اندیشه پست‌مدرن بخصوص دیدگاه‌های لیوتار^۱ هدف از تأکید بر پلورالیسم فرهنگی به چالش کشیدن و نقد جهانی‌شدن فرهنگ که در مقابل هژمونی غربی و بحث یکسان‌سازی فرهنگ‌ها بوده می‌باشد. دیدگاهی که برخی اندیشمندان غربی از جمله فرانسیس فوکویاما^۲ آنرا در کتاب پایان تاریخ و واپسین انسان مطرح و تئوریزه نموده است. لیوتار با توجه به فرآیند جهانی‌شدن که بدنبال یکپارچه‌سازی و نزدیکی فرهنگ‌ها می‌باشد سعی بر آن دارد از طریق نفی روایت‌های کلان مدرنیسم و هویت بخشی به جریان‌های منطقه‌ای و محلی بدنبال نقد و به چالش کشیدن اندیشه جهانی‌شدن و یکسان‌سازی فرهنگی بوده تا شاید از این طریق و همچنین احترام به فرهنگ‌های اقوام و ملل مختلف از بروز اختلافات بین آنان جلوگیری گردد. همچنین، جهانی‌شدن فرهنگ بدنبال سیطره و قالب نمودن یک فرهنگ بر دیگر فرهنگ‌های ملل و اقوام مختلف می‌باشد که منجر به بروز اختلافات بین فرهنگ‌ها شده است که این خود باعث گسترش اندیشه‌های پست‌مدرنیسم در تقابل با آن جهت جلوگیری از برخورد تمدن‌ها و جنگ هفتاد و دو ملت گشته است. لازم به ذکر است، از دیدگاه لیوتار، مدرنیته به‌مثابه عصر فراروایت و پست‌مدرنیته بعنوان شکست فراروایتها عنوان می‌شود.

لیوتار معتقد است در اندیشه پست‌مدرن تأکید بر آن است که در جهان، فرهنگ‌های متعددی وجود دارد و بالطبع نیز انسان‌های متفاوتی نیز پدید می‌آیند که از نظر خلیات، آداب و رسوم و اندیشه به فرهنگ خودشان وابسته هستند. همچنین در سرتاسر جهان فرهنگ‌های متعددی وجود دارد و نمی‌توان عنوان نمود که کدام فرهنگ بهتر است و معیاری برای سنجش آن نیز وجود ندارد. پس هر فرهنگی اعتبار خاص خود را داشته و هیچکدام نسبت به دیگری دارای برتری نمی‌باشد. در این پژوهش قصد بر آن است جهانی‌شدن فرهنگ با توجه به اندیشه‌ها و دیدگاه‌های لیوتار مورد تجزیه و تحلیل و بررسی قرار گیرد.

1- Jean Francais Lyotard

2-Yoshihiro Francis Fukuyama

گفتار اول: مفاهیم اساسی

۱- جهانی شدن

واژه جهانی شدن برای اولین بار در سال ۱۹۶۱ (در مباحث علمی و صحنه سیاسی جهان) به کار گرفته شد و به عنوان یک پدیده علمی از اوایل دهه ۹۰ میلادی مورد توجه جدی پژوهشگران قرار گرفت. پژوهشگران از حوزه های علمی کاملاً متفاوت با پیروی از مکاتبات علمی، سیاسی، ایدئولوژی و فلسفی گوناگون با تعریف و توصیف جهانی شدن مواجه هستند. به عبارتی جهانی شدن مفهومی است که در جستجوی تعریف می باشد.

مفهوم جهانی شدن را در میان مناقشات نظری صورت گرفته می توان در سه رویداد جستجو کرد: الف) جهانی شدن، فرایندی است که از شروع تاریخ بشری آغاز گشته و تأثیرات آن با گذشت زمان افزایش یافته است. لیکن این فرآیند در سالهای اخیر یک جهش ناگهانی داشته است.

ب) جهانی شدن، همزاد تجدد یا نوسازی (مدرنیزاسیون)^۱ است و در نگاهی دیگر، همان توسعه سرمایه داری است و این فرایند، اخیراً از یک جهش ناگهانی برخوردار بوده است.

ج) جهانی شدن، پدیده ای متأخر است که همراه با فرآیندی اجتماعی تحت عناوین فرا صنعتی، فرا تجدد یا بی سازمانی سرمایه داری نیز نامیده می شود.

با این وجود، واژه جهانی شدن از اواسط دهه ۱۹۸۰ مطرح شد. نکته مهم زاویه دید پژوهشگران در تعریف آن است که از منظر اقتصاد سیاسی و یا سیاست بین الملل و یا از منظر فرهنگ و تمدن آنرا تعریف می کنند (شیرخانی، ۱۳۸۶: ۸-۶). دیوید هلد^۲ معتقد است: جهان گرایی، متضمن تغییر شکل در فضای سازمان انسانی و فعالیت و اقدام فراقاره ای یا الگوهای بین منطقه ای اقدام، تعامل و اعمال قدرت است (تاجیک، ۱۳۸۰: ۳۱۰). او در جای دیگری معتقد است که جهانی شدن، به معنای گسترش مقیاس، سرعت یافتن و تعمیق تأثیر فراقاره ای جریانات و الگوهای تعامل اجتماعی است. جهانی شدن، حاکی از جابجایی یا دگرگونی در مقیاس سازماندهی انسانی است که جامعه های دوردست را به یکدیگر متصل می کند و دسترسی به روابط قدرت را در مناطق و قاره های دنیا گسترش می دهد. مک لوهان^۳، جهانی شدن را شکل گیری شبکه ای می داند که در چارچوب

1- Modernization

2- David Held

3- Marshal McLuhan

پست مدرنیسم و جهانی شدن فرهنگ با تأکید

اجتماعاتی که پیش از آن در کره خاکی دور افتاده و منزوی بودند بر پایه وابستگی متقابل و وحدت جهانی ادغام می‌شوند. (اصغری، ۱۳۸۳: ۱۱).

۲- مدرنیته

مدرنیته^۱ در زبان فارسی معادل واژه «تجدد» و در اصطلاح به «شیوه زندگی جدید و امروزی» گفته می‌شود. به‌طور خلاصه مدرنیته شامل مجموعه اوصاف و خصایص تمدن جدیدی است که در طی چند قرن اخیر در اروپا و آمریکای شمالی به وجود آمده است. بطور کلی مدرنیته به معنای تجدید، نوین و تازگی می‌باشد، و به عبارتی به جامعه جدید (مدرن) اطلاق می‌شود. بر این اساس مدرنیته، به عقیده مارکس فرآیندی است که در آن عقلانیت ابزاری بر تمام شئون جامعه سیطره می‌اندازد و به تبع آن سنت‌ها از جامعه زدوده می‌شود. و گئورگ زیمل فیلسوف و جامعه‌شناس آلمانی، مدرنیته را رد شکل عینیت یافته و مجسم شده فرهنگ مدرن می‌داند.

واژه مدرن^۲ را برای اولین بار رومیان در قرن ششم میلادی از روی کلمه مودو^۳ یعنی به تازگی ساختند و هم‌چنان برای اولین بار بودلر در سال ۱۸۶۳ به کار برد. او می‌گوید: مدرنیته را باید از مفهوم مودو برون کشید. به عقیده او مدرن کسی است که صاحب حافظه حال است و از عصرش به‌صورت هنرمندی حاشیه‌ای تجلیل می‌کند (جهانبگلو، ۱۳۷۶: ۸۰). همچنین مدرنیته دوره‌ای تاریخی است که بین سال‌های ۱۶۳۰ میلادی تا ۱۹۴۰ را در بر دارد و واجد جنبش‌های متعدد فرهنگی و عقلانی است. بعلاوه، اولین بار در قرن هجدهم، ژان ژاک روسو از این واژه در آثارش به کار برد.

در تعریف اصطلاح مدرنیته یا (تجدد)، اختلاف نظرهای فراوانی وجود دارد. از این‌رو اکثر تعاریف، مدرنیته را یک «دوره» تاریخی و در نتیجه یک پدیده زمانمند و مکان‌مند می‌دانند. تاکنون تعاریف مختلفی درباره مدرنیته صورت گرفته است که به‌صورت اجمالی به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود: از دیدگاه بسیاری از نظریه‌پردازان، مدرنیته یعنی شیوه زندگی امروزی و جدید که به‌جای منش کهن زیستن-نشسته و آن را نفی کرده است (احمدی، ۱۳۸۲: ۹). آنتونی گیدنز مدرنیته را شیوه زندگی اجتماعی و تشکیلات و سازمان‌های اجتماعی می‌داند که از حوالی قرن

1- Modernity

2- Modern

3- Mode

هفدهم در اروپا ظاهر شده و به تدریج دامنه تأثیر و نفوذ آن کم‌وبیش در دیگر نقاط جهان گسترش یافته است (گیدنز، ۱۳۷۷: ۴). از دیدگاه پیتر آزبورن، مدرنیته نوعی حالت یا کیفیت و ویژگی مدرن و نوعی تجربه مدرن یا دوره مدرن است و ایده مدرنیته بیانگر تازگی، بداعت، نو بودن زمان حال است که از گذشته گسست یا انقطاع می‌یابد و به آینده‌ای وارد می‌شود که به سرعت در حال ظهور و در عین حال نامطمئن و ناپایدار است (آزبورن، ۱۳۷۹: ۶۵). اما شاید ساده‌ترین مفهوم مدرنیته که از عهد رنسانس شروع شده است و تا به امروز در بین مردم رایج است، مدرن شدن تکنولوژی و وسایل است. مثلاً دنیای مدرن در نظر هرکس دنیای استفاده نمودن از کامپیوتر، برق به جای چراغ‌های ابتدائی، اینترنت، مسافرت با طیاره و راه‌آهن نه با مرکب، و یا هم پارلمان، احزاب، سینماها، اطلاعات جمعی، موبایل و ... یعنی آنچه که در زمان فعلی موجود و در گذشته نبود، می‌باشد (سروش، ۱۳۸۱: ۳).

۳- پست مدرنیسم^۱

همانطور که ذکر شد، کلمه مدرن از واژه لاتین Modernus به معنای از هم اکنون می‌باشد. پست مدرنیسم یعنی پذیرفتن چیزی فراتر از اکنون. پست مدرنیسم واژه یا به بیان دقیق‌تر، مجموعه عقاید پیچیده‌ای است که به‌عنوان حیطه‌ای از مطالعات آکادمیکی از اواسط دهه ۸۰ پدیدار گشته است. و در قالب واژه‌هایی چون فرانونین گرای، فرا تجددگرایی، پسانوین گرای و فرا صنعتی نیز مطرح گردیده است (عباس زاده، ۱۳۸۶: ۵). توصیف پست مدرنیسم دشوار به نظر می‌رسد، زیرا مفهومی است که در انواع گسترده‌ای از دیسپلین‌ها و حیطه‌های مطالعاتی از قبیل هنر، معماری، موسیقی، فیلم، ادبیات، جامعه‌شناسی، ارتباطات، مد، تکنولوژی و نمایان شده است (کلاجز، ۱۳۸۳).

فستر^۲ یکی از تحلیل‌گران پست مدرنیسم در بررسی مفهومی این واژه، به بیان دو گونه طرز تلقی از پست مدرنیسم اشاره کرده: صورت اول به تعریف و بیانی مرتبط است که پست مدرنیسم را مبتنی بر مدرنیسم و نشأت گرفته از آن می‌شناسد که جیمسن^۳ طرفدار این نظریه است و صورت دوم به تعریف و بیانی مربوط است که پست مدرنیسم را مقابل مدرنیسم و نافی و طرد کننده آن

1- Postmodernism

2- Foster

3- Frederick Jymesen

پست مدرنیسم و جهانی شدن فرهنگ با تأکید

می‌داند و لیوتار نیز طرفدار این نظریه است. برداشت دیگری از پست مدرنیسم حکایت از طرز تفکری معتدل تر دارد. بر اساس این تعریف پست مدرنیسم نه جنبه ویرانگری و طرد کنندگی دارد و نه جنبه تکاملی و تثبیت کنندگی. در این صورت پست مدرنیسم را باید به نوعی احیاگر مدرنیسم تلقی کرد. زیگمونت بوست^۱ را می‌توان نماینده این تعریف دانست (مهاجر، ۱۳۸۷).

مشهورترین تعریف از پست مدرنیسم، از آن ژان فرانسوا لیوتار است؛ پست مدرنیسم همانا تردید و نابوری است درباره فرا داستان‌ها. از این دیدگاه، پست مدرنیسم جنبشی چندمنظوره است که نارضایتی خود را از دانش و عقیده‌ای که خویش را جهانی می‌انگارد، اظهار می‌دارد. به عبارت دیگر، پست مدرنیسم، نوعی وضعیت بی‌اعتقادی و نابوری به فراروایتها است. لیوتار با خوشبینی تمام به تجسم ذهنی جهانی می‌پردازد در برگیرنده اجتماعات متکثر خود مقیاس که در آن هیچ یک از این اجتماعات بر دیگری چیره نیست. در یک سخن، پست مدرنیسم را می‌توان گونه‌ای پروژه یا رسالت دانست (خندقی، ۱۳۸۶).

۴- پلورالیسم^۲

واژه «پلورالیسم» برگرفته از دو کلمه «پلورال» به معنای جمع و «ایسم» به معنای گرایش است. بنابراین «پلورالیسم» در لغت، معنای «جمع‌گرایی و کثرت‌گرایی» دارد. در فرهنگ آکسفورد، به زندگی در جامعه‌ای که از گروه‌های نژادی مختلف تشکیل یافته و این گروه‌ها دارای زندگی سیاسی و دینی مختلف می‌باشند اطلاق می‌شود و در واقع این تعریف بیانگر یک پدیدار اجتماعی است. پلورالیسم در لغت به معنای کثرت‌گرایی است که در حوزه‌های مختلف فلسفه دین، فلسفه اخلاق، حقوق و سیاست و... کاربردهای مختلفی دارد که وجه مشترک آن‌ها، به رسمیت شناختن کثرت در برابر وحدت، یا انحصارگرایی^۳ است (ربانی، ۱۳۷۸: ۱۹).

این واژه در اساسی‌ترین معنای خود، با برتری نظری چندگانگی بر یکی بودن و اولویت تنوع بر همسانی اشاره دارد. پلورالیسم یا کثرت‌باوری که در خود، مفهوم پذیرش و اصالت‌دهی به تعدد و کثرت را دارد، در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اخلاقی، معرفتی و دینی مورد توجه قرار گرفت و از همین‌رو، به انواع اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اخلاقی، معرفتی و دینی قابل

1- Zygmunt Boost

2- pluralism

3- Exclusivism

تقسیم است. و بطور کلی، پلورالیسم، یعنی کثرت، یعنی جمع در مقابل تفریق و کاهش، و نام مکتب اصالت تکثر است. شایان ذکر است، واژه پلورالیسم، اولین بار توسط رودلف هرمان لوتسه^۱ در سال ۱۸۴۱، میلادی در کتاب «مابعدالطبیعه» به کار رفت (مک لنان، ۱۳۸۱: ۴۷).

همچنین، پلورالیسم در آغاز، در عرصه سنتی کلیسا مطرح و به طور کلی به شخصی که دارای چند منصب گوناگون بود، پلورالیست گفته می‌شد. پس از آن، این اصطلاح به‌عنوان یک گرایش در مقابل گرایش مونیستی^۲، وحدت‌گرایی علیه «یگانه‌انگاری» در حوزه‌های مختلف علوم انسانی پا به عرصه وجود گذاشت (مصباح یزدی، ۱۳۸۰: ۶۲).

گفتار دوم: مبانی نظری

۱- جهانی شدن از بعد فرهنگی

جهانی شدن دارای ابعاد و لایه‌های متعددی است که از میان این ابعاد شاید به جرات بتوان عنوان کرد که بعد اقتصادی و بعد فرهنگی آن از اهمیت بیشتری برخوردار است؛ که از این منظر بسیاری از اندیشمندان و تحلیل‌گران، این دو مقوله از ابعاد جهانی شدن را بیشتر مورد توجه قرار داده‌اند. با توجه به این موضوع امروزه اقتصاددانان، جامعه‌شناسان و عالمان سیاسی به این دو مقوله از جهانی شدن پرداخته که حاصل و تلاش کار آن‌ها نظریه‌هایی در رابطه با پیدایش، گسترش و تشدید فرآیند جهانی شدن و تأثیرات و پیامدهای آن برای زندگی اجتماعی در جهان معاصر می‌باشد. البته لازم به ذکر است که نظریه‌های جهانی شدن به تئوری‌هایی که در چند سال اخیر عرضه شده‌اند محدود نمی‌شوند. در شماری از نظریات عرضه شده در چند دهه پس از جنگ جهانی دوم نیز از فرآیند جهانی شدن و عوامل جهانی ساز و همگونی آفرین سخن به میان آمده

است. حتی جامعه‌شناسان کلاسیکی مانند دورکیم^۳، کارل مارکس^۴ و وبر^۵ نیز کم‌وبیش در این باره باره اندیشیده‌اند. اما با توجه به اینکه موضوع پژوهش ما بررسی جهانی شدن از منظر فرهنگی می‌باشد؛ سعی ما بر آن است که بیشتر به نظریات و اندیشه‌های اندیشمندان و تحلیل‌گرانی که

1- Rudolf Hermann Lotze
2- Monoistic
3- Emile Durkheim
4- Karl Heinrich Marx
5 - Max Karl Emile Veber

پست مدرنیسم و جهانی شدن فرهنگ با تأکید

بیشتر به مقوله فرهنگی جهانی شدن پرداخته و آن را تئوریزه نموده‌اند بپردازیم. گرچه جامعه شناسان برجسته سده نوزدهم و اوایل سده بیستم واژه جهانی شدن را به کار نبرده‌اند و نظریه‌ای مستقل درباره این پدیده مطرح نساخته‌اند، اما آرا و اندیشه‌های آنان در برگیرنده مفاهیم و عناصری در این زمینه است.

سن سیمون^۱، جامعه‌شناس فرانسوی بر آن بود که به واسطه عملکرد نیروهای جهانی ساز و همسان آفرین، حدود مرزهای سیاسی- فرهنگی بیش از پیش تضعیف شده، جامعه‌ای جهانی شکل خواهد گرفت. از دیدگاه او، صنعتی شدن و جامعه‌شناسی دو نیرو یا عامل مؤثر در فرآیند جهانی شدن به شمار می‌آیند (هولستون، ۱۳۸۰). به نظر سن سیمون، صنعتی شدن ذاتاً فرایندی گسترش طلب است و توسعه چنین فرآیندی در جوامع غیراروپایی، فراگیر شدن فرهنگ اروپایی را در پی خواهد داشت. بدین ترتیب صنعت و اقتصاد در خدمت همگونی فرهنگی و در خدمت شکل‌گیری جامعه جهانی قرار خواهد گرفت (واترز، ۱۳۷۹: ۵).

از دیگر نظریه‌پردازان مهم جهانی شدن رونالد رابرتسون است. وی با پرداختن به جنبه‌های فرهنگی- اجتماعی جهانی شدن، به توضیح آن پرداخته و بر مسأله فرهنگ و تأثیر آن بر جهانی شدن تأکید می‌ورزد و به نوعی جهانی شدن فرهنگ، قائل است. در همین راستا او جهانی شدن را مفهومی ناظر بر به هم فشردگی جهان و تشدید تلقی، و جهان را به‌عنوان یک کل در طی این فرایند ارزیابی می‌کند. اما وی در عین حال قائل بر آن بود که در طی این به هم فشردگی و کلی سازی جهانی ایدئولوژی‌های بخش‌گرای هم‌چون فاشیسم آلمان، نئوفاشیسم ژاپن و کمونیسم در برابر جهانی شدن قد علم کرده‌اند (پولایت، ۱۳۸۱: ۹).

بر اساس نظر رابرتسون جهانی شدن یا سیاره‌ای شدن جهان، مفهومی است که هم به تراکم جهان و هم به تشدید آگاهی درباره جهان به‌عنوان یک کل، هم وابستگی متقابل و واقعی جهانی و هم آگاهی از یکپارچگی جهان در قرن حاضر اشاره می‌کند. بنابراین می‌توان گفت تعریف رابرتسون از جهانی شدن مانند اکثر نظریه‌پردازان این حوزه بر عنصر مهم این پدیده یعنی فشردگی، همبستگی و نیز وابستگی اشاره دارد با این تفاوت که وی بر عنصر بارز این پدیده یعنی تشدید آگاهی جهانی تأکید می‌ورزد (واترز، ۱۳۷۹: ۶۶). ارزیابی رابرتسون درباره جهانی شدن، در واقع حاکی از تصور وی درباره «کل بودن» جهان است که مردم، به تدریج نسبت به این ویژگی جهان آگاهی می‌یابند.

1- Claude Henry De Saint Simon

یکپارچگی جهانی امری است که بنا به گفته رابرتسون به تدریج برای مردم در قرن بیستم مکشوف خواهد شد و این از طریق گسترش آگاهی آنان صورت می‌گیرد (یزدان پناه، ۱۳۸۱: ۶).

دیوید هاروی از جمله دیگر نویسندگانی است که جهانی‌شدن را در چارچوب مقتضیات و لوازم عصر جدید تحلیل می‌کند. وی میان جهانی‌شدن و فرا نوگرایی رابطه‌ای ایجاد کرده و معتقد است که جهانی‌شدن ناظر به وضعیتی است که در آن زمان و مکان درهم تنیده شده و در نهایت، به کوتاه شدن زمان و انقباض مکان انجامیده است. هاروی در کتاب خود موسوم به «وضعیت پسامدرنیته» جهانی‌شدن را به پسامدرنیته و پسامدرنیسم پیوند می‌زند. در تلقی هاروی نیز همانند دیگر نویسندگان، کاهش نقش فضا و کم رنگ شدن مرزهای جغرافیایی به‌عنوان وضعیت ناشی از جهانی‌شدن در اثر تکنولوژی ارتباطات مطرح می‌گردد. به نظر وی، ویژگی اصلی عصر جهانی‌شدن انتقال و دریافت فوری اندیشه‌ها، فرهنگ‌ها و الگوها در دورترین نقاط دنیا است و این مهم از طریق تکنولوژی ارتباطی جدید حاصل می‌شود. او می‌گوید: زندگی اجتماعی تا حدی سرعت یافته است که فضا کاهش یافته یا به کلی از بین رفته است، به طوری که ما این وضعیت را در مورد انتقال و دریافت فوری اندیشه‌ها در سراسر جهان با استفاده از ارتباطات ماهواره‌ای شاهدیم (نش، ۱۳۸۰: ۸۳).

مک لوهان نیز با ارائه نظریه دهکده جهانی با تأکید بر نقش ارتباطات و انفجار اطلاعات، تکنولوژی ارتباطی جدید را سبب فشردگی جهان و گسترش الگوهای اقتصادی و فرهنگی در سطح جهان می‌داند. از دیدگاه مک لوهان، اصل تعیین‌کننده، نقش رسانه‌ها است که فرهنگ از طریق آن منتقل می‌شود. رسانه شامل هر وسیله‌ای برای گسترش مفاهیم است و از این رو، هم تکنولوژی حمل‌ونقل و هم تکنولوژی ارتباطات را در بر می‌گیرد. بنابراین، آثار تسریع‌کننده ارتباطات الکترونیکی و حمل‌ونقل سریع موجب ایجاد تأثیر ساختاری می‌شود که مک لوهان آن را انفجار اطلاعات می‌نامد. منظور او از انفجار اطلاعات این است که از این طریق تمام جنبه‌های تجارب انسانی در یک مکان جمع می‌شود و هر انسانی به‌طور همزمان می‌تواند حوادث و مناظری را که بسیار دورتر از وی هستند، احساس و لمس کند. از این منظر می‌توان عنوان نمود مک لوهان نگاهی فرهنگی به جهانی‌شدن دارد. او از دیدگاه جامعه‌شناسی ارتباطات، به‌واسطه انتقال عنصر فرهنگی بیشتر به محتوای فرهنگ اهمیت می‌دهد و تاریخ زندگی اجتماعی را بر پایه فناوری‌های ارتباطی بازسازی و به دو دوره اصلی تقسیم می‌کند: دوره قبیله‌ای و دوره صنعتی (واترز، ۱۳۷۹: ۳۴). بنابراین، می‌توان از نظریه دهکده جهانی مک لوهان اینطور نتیجه گرفت که بر اساس این نظریه؛

پست مدرنیسم و جهانی شدن فرهنگ با تأکید

جهانی شدن به مفهوم فشرده شدن جهان و مکان و دست‌یابی جوامع بشری به فرهنگ‌ها و الگوهای زندگی دیگر جوامع است که از طریق تکنولوژی ارتباطات به دست می‌آید. در این تلقی، جهانی شدن به‌عنوان یک وضعیت طبیعی، معلول توسعه تکنولوژی، دانش و ارتباطات عصر جدید تفسیر می‌گردد (تافلر، ۱۳۸۵: ۶۸).

به‌هرحال، در چارچوب پست‌مدرن، فرهنگ جهانی شدن به‌سرعت در حال تغییر و با تنوع، تکثر، اختلاط، تلفیق و پاره‌پاره شدن همراه می‌باشد. فرهنگ جهانی به‌گونه اجتناب‌ناپذیر گسسته و متکثر است، لذا برخی آن را پسامدرن خوانده‌اند. در این چارچوب، اصطلاح فرهنگ جهانی برای اشاره به جهانی شدن فرهنگ مورد استناد قرار می‌گیرد، نه برای ایجاد یک فرهنگ واحد و یکپارچه و برداشت اغراق‌آمیز از فرهنگ ملی. بنابراین از دید این نویسندگان، جهانی شدن فرصت‌های جدیدی را ایجاد می‌کند که به قول برخی، صداهایی که در قبل شنیده شدن را نداشتند، اینک شنیده می‌شود و «جهان‌گستری راه را برای کسانی که اقلیت نامیده می‌شدند و می‌خواستند صدایشان شنیده شود، هموار ساخته است» (رجائی، ۱۳۷۹: ۱۳۳).

۲- بنیان نظری پست‌مدرنیسم

طی سال‌های دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی در اروپا شاهد سر برآوردن جریانات فکری و نظری متعددی در حوزه‌های مختلف دانش بشری بویژه در علوم انسانی و علوم اجتماعی هستیم؛ جریاناتی که با عروج خود، افول جریانات پیشین را در پی داشتند. از جمله مهم‌ترین این حرکت‌ها می‌توان به ظهور مکتب پسا ساختارگرایی در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ در حیات روشنفکری فرانسه اشاره کرد که در واقع بسط و گسترش جریانات انتقادی در برابر ساختارگرایی بشمار می‌رود. این حرکت جدید در واقع پیکره پسا ساختارگرایی بر مبنای اصول و نظریات مختلفی بنا شده بود: از جمله شالوده شکنی فلسفی ژاک دریدا^۱ و آثار متأخرتر رولان بارت^۲، نظریه‌های روانکاوانه پسا فرویدی ژاک لاکان^۳ و ژولیا کریسته^۴، نقدها و چالش‌های تاریخی میشل فوکو^۵، مفاهیم زبانی-

1- Jacques Derrida

2- Roland Barthes

3- Jacques Lacan

4- Julia Kristeva

5- Michel Foucault

روانی ژیل دلوز^۱ و فلیکس گاتاری^۲ و آثار و دیدگاه‌های فلسفی، سیاسی، فرهنگی و ادبی اندیشمندان همچون ژان فرانسوا لیوتار، ژان بودریار^۳ و دیگر اندیشمندان. بسترها و پایه‌هایی که مکتب پساساختارگرایی در عرصه‌های مختلف بوجود آورده بود در واقع راه را برای ظهور و سر برآوردن جریان نیرومند و چالش‌برانگیز دیگری فراهم ساخت که به تدریج توانست حتی پساساختارگرایی و دیگر جریان‌های سازنده آن را نیز تحت‌الشعاع خود قرار دهد. این چالش نیرومند جدید چیزی نبود جز جریانی به نام پست‌مدرنیسم که اصول و مبانی آن عمدتاً همان اصول و مبانی پساساختارگرایی بود که در آنها تغییر و تعدیل‌ها و کم و زیادهایی وارد ساخته بود: یعنی استفاده از جریاناتی چون شالوده شکنی دریدایی، روانکاوی لاکانی، نقدهای تاریخی فوکوئی، بی‌اعتمادی لیوتاری به فراروایت‌ها، چالش‌های زبانی دلوز و گاتاری، سبک‌های ساخت شکنانه و ابداعی جنکز^۴، مفاهیم لفظی و واژگانی دریدا، بودریار و بارت و بسیاری اندیشه‌ها و نظریات ابتکاری و مفهومی دیگر (نوذری، ۱۳۷۹: ۱۸۲-۱۸۱). در اینجا قصد داریم به برخی مبانی اصلی و بنیان‌های نظری اندیشه پست‌مدرن که به‌عنوان بن‌مایه پیدایش، بسط و گسترش این اندیشه با توجه به دیدگاه‌ها و نظریات صاحب‌نظران این اندیشه بوجود آمده است بپردازیم.

۲-۱. شالوده شکنی^۵

شالوده شکنی را ساخت شکنی، دیگر سازی، شالوده شکنی، ضد ساختار، ساختار شکنی و... معنی کرده‌اند اما بنظر می‌آید که درست‌ترین معادل فارسی آن واژه واسازی باشد. واسازی، بازسازی نیست بلکه دوباره‌سازی است همان‌گونه که وایینی، بازبینی نیست دوباره بینی است. نظریه پرداز اصلی شالوده شکنی، ژاک دریدا است که یک‌تنه نبرد شالوده شکنی بر ضد سنت اندیشه خردگرای غرب را آغاز کرد و چندین رساله و مقاله در این زمینه نوشت. دریدا بر آن بود که اندیشه‌های غرب همواره زیر سیطره متافیزیک حضور بوده است و اکنون زمان رهایی آن فرا رسیده است. برای درک نظریه دریدا نخست باید با مفهوم «Sous Rapture» آشنا شد، یعنی نوشتن یک کلمه، خط زدن آن و بعد چاپ کردن آن به همان صورت خط‌خورده، بی‌آنکه پاک شده باشد. منظور این است که

1- Gilles Deleuze
2- Felix Guattari
3- Jean Baudillard
4- Charles Jencks
5- Deconstruction

پست مدرنیسم و جهانی شدن فرهنگ با تأکید

این کلمه چون نارسا بوده یا کافی و مناسب به نظر نیامده، خط‌خورده است اما ضروری هم هست که همچنان خوانا برجا بماند. این روش مارتین هایدگر^۱ بود که معمولاً واژه‌ها را خط می‌زد، اما پاک نمی‌کرد و به همان شکل خط‌خورده در متن می‌آورد چراکه در عین نامناسب بودن ضروری هم می‌نمود. در زبان، هر کلمه یک نشانه است. سوسور، در نشانه‌به‌عنوان یک انسجام می‌نگریست اما از دیدگاه دریدا، دال و مدلول یا دلالتگر و دلالت یاب، به نحو مستقیم با هم رابطه ندارند و واژه و اندیشه هرگز یکی نیستند و بر هم انطباق پیدا نمی‌کنند. در نشانه نوعی هم هست و هم نیست وجود دارد. دال و مدلول دائم از هم جدا می‌شوند و بار دیگر، به شکلی تازه، به هم پیوند می‌خورند (قره‌باغی، ۱۳۸۰: ۴۲-۴۳). شالوده شکنی یا واسازی و ساختار شکنی بیش از همه با پست مدرنیسم در آمیخته است. در واقع شالوده شکنی یک روش نیست بلکه نوعی هوشیاری و خودآگاهی و اشراف بر زمانه است. روزگاری تصور می‌شد که بی‌معنایی، تمامیت زندگی را خدشه‌دار می‌کند و بیمارگونه می‌نمایاند، گمان می‌رفت که معنا، بسیاری از امور را ستایش‌انگیز جلوه می‌دهد و ستودنی می‌کند. معتقدان به شالوده شکنی برآنند که امروزه هر نوع هم تافتگی و هم‌ارایی از مد افتاده و منسوخ است. همین باور شانه اندیشمندان را از زیر بار هرگونه تعهد سنتی آزاد می‌کند و به آزادی و رهایی می‌بخشد تا هر رطب و یابسی را به هم ببافد و روانه بازار کند. انسان امروز وارد معرکه و بازی‌ای شده است که قاعده و قانونی ندارد. هر چیز به هر چیز دیگر می‌خورد، ایماژها به آسانی بر هم منطبق می‌شوند یا از هم می‌گریزند و هیچ نیازی به این‌که سلسله‌مراتب و یا نظم معینی بگذرند در میان نیست.

شالوده شکنی از دیدگاه تئوری‌های سیاسی و اجتماعی یعنی از هم شکافتن فرمول‌های متافیزیکی تاریخ، جامعه و هر مضمون دیگر به‌گونه‌ای که تا حد ممکن به‌سوی نیهیلیسم^۲ (پوچ‌گرایی)، آنارشسیسم (هرج‌ومرج طلبی) و غیرسیاسی بودن که معمولاً در پیوند با تئوری‌های پست مدرن تصور شده‌اند، گرایش پیدا نکند. در فرهنگ و منطق پست‌مدرن چندگانگی مضمون و کوشش برای یافتن معانی چندگانه امری طبیعی است و از این‌رو در دمکراسی، حقوق و هویت سیاسی هم به چشم‌واژگانی چندبعدی نگاه می‌کند (همان، ۶۶-۶۳).

از یک‌سو، لیوتار معتقد است که زندگی امروز خود را به شکل مجموعه‌ای از رویدادها و پدیده‌های بی‌معنا می‌نمایاند و پست‌مدرنیسم هم با همین رویدادها و پدیده‌ها سروکار دارد نه با

1- Martin Heidigger

2- Nihilism

قلمرو معنا، از سوی دیگر بودریار می‌گوید: نقاب برداشتن از چهره ایماژه ای امروز کاری است خطرناک چراکه در نهایت این واقعیت را آشکار می‌کند که پشت آن‌ها چیزی نیست. او بر این اعتقاد است که دست پای انسان امروز در پوست گردوی یک متافیزیک عجیب و غریب گیر کرده است. و روان‌شناسی معاصر، جامعه‌شناسی و اقتصاد همه و همه در این سرآسیمگی بزرگ مجرم شناخته می‌شوند. اینک زمان آن فرا رسیده که تمام پیش‌فرض‌ها و پیش‌پنداشت‌ها را ویران کنیم و این همان کاری است که پست‌مدرنیسم بدان پرداخته است (قره‌باغی، ۱۳۸۰: ۶۷).

۲-۲. ساخت‌باوری، ساختارنگری و پسا ساختارنگری^۱

ساختارگرایی^۲ در مفهوم زبان‌شناختی، یعنی جست‌وجوی تجزیه و تحلیل گرانه و یافتن راه‌کارهایی که بتوان از طریق آن و با بهره‌جویی از اصطلاح‌های ساختار و سیستم، ویژگی‌های یک‌زبان را تعریف و توصیف کرد. پایه‌های ساختارگرایی با نوشته‌های مارسل مائوس^۳، باختین^۴، پونتی^۵ و تنی چند از اندیشمندان که استراکچرالیست‌های نخستین نام گرفته‌اند، بنا نهاده شد. این گروه، نگاه خود را از توصیفی که اگزیستانسیالیست‌ها از جامعه و دانش به دست داده بودند بر گفتند و به‌سوی اساس شناخت‌شناسی دانش و توجه به اجتماع به عنوان یک سیستم، معطوف داشتند. از دیدگاه آنان، دیگر تاریخ علوم بیان اندیشه نبود بلکه از طریق یک پیکربندی شناخت‌شناسانه، چارچوب روشنفکرانه مشخصی را شکل می‌داد. افزون بر این تجربیات تازه در مورد اجتماع و افراد و تأثیرپذیری از نوشته‌های فروید نیز معنای گذشته را دگرگون کرده بود گذشته دیگر با معانی و تعبیر گذشته ادراک نمی‌شد. بلکه با تفکر و امعان در مفاهیم معاصر مورد مطالعه قرار می‌گرفت (همان، ۳۸).

ساختارگرایی و پسا ساختارگرایی از سه راه در پیدایی پست‌مدرنیسم تأثیر داشتند:

۱- گفتند که زبان برای سازمان دادن و حتی ساختن واقعیت بهره گرفته می‌شود. به بیان دیگر، زبان به انسان توانایی می‌دهد که به جهان معنا ببخشد. واقعیت، مستقل از نحوه‌ای که بازنمایی می‌شود، یا روایتی که از آن به دست داده می‌شود نیست و در این میان نقش اساسی به عهده زبان

-
- 1- Post Structuralism
 - 2- Structuralism
 - 3- Marcel Maues
 - 4- Mikhail Bakhtin
 - 5- Maurice Marleau Ponty

پست مدرنیسم و جهانی شدن فرهنگ با تأکید

است. این تعریف نه تنها در هستی یافتن پست مدرنیسم نقش داشت، بلکه یکی از مبانی نظری پست مدرنیسم را نیز شکل داد.

۲- معنا تنها در پیوند با ساختار تحقق می‌یابد. هیچ چیز به تنهایی معنایی نمی‌دهد و تنها از طریق رابطه با چیزهای دیگر معنا پیدا می‌کند.

۳- هر دو بر آن بودند که زبان شفاهی و نوشتاری روشن‌ترین و صریح‌ترین نمایش ساختار یا کیفیت ربط مندانه معنا است. از این رو، مطالعه روش کارکرد زبان، در ادراک این که چگونه تولیدات فرهنگی می‌توانند آفریننده معنا باشند بسیار یاری‌رسان بوده است. به هر حال تأثیر این اندیشه‌ها بدان حد بود که تری ایگلتون^۱ نوشت: زبان، با تمام مسائل، رمز و راز و نهفتگی‌های خود، هم مثال واژه زندگی روشنفکری قرن بیستم است و هم وسوسه آن. در سی سال گذشته، استراکچرالیست‌ها و پست استراکچرالیست‌ها و نویسندگان و فلاسفه‌ای همچون لوی استراس^۲، لاکان، دریدا، فوکو، دلوز و لیوتار در اعتلای ادراک انسانی نقشی بسیار حساس و یاری‌رسان داشته و آثاری ارزنده‌ای پدید آورده‌اند (قره‌باغی، ۱۳۸۰: ۳۹-۴۰).

اما به جرات می‌توان عنوان نمود که ساختارگرایی یا استراکچرالیسم از فردیناند سوسور^۳ آغاز می‌شود. زبان‌شناسی پیش از سوسور، پای‌در بند ریشه‌های تاریخی زبان داشت و به کندوکاوهای تاریخی و تجزیه و تحلیل متون گذشته محدود می‌ماند. نکته قابل تأمل در اندیشه زبان‌شناختی سوسور را می‌توان شکل‌گیری نشانه‌شناسی یا علم نشانه‌ها دانست که سوسور آن را در قطعه‌ای شور انگیز از کتاب خود بیان می‌دارد (بلزی، ۱۳۷۹: ۵۸). منظور از نشانه، تمام علائمی بود که فکر و ایده‌ای خاص را از ذهنی به ذهن دیگر منتقل می‌کند. مثلاً علائم راهنمایی یا نشانه‌های کنار راه‌ها و نشانه‌های سردر فروشگاه‌ها رساندن پیامی روشن و آشکارند، هر نشانه، نشانه‌های دیگر را نیز در درون خود دارد و معنا کننده محتوایی گسترده است. ژان فرانسوا لیوتار بر آن است که ظرف چهل و پنجاه سال گذشته، علوم و تکنولوژی بیش از هر زمان دیگر به زبان پرداخته و از آموزه‌های سوسور بهره‌مند شده است. نظریه‌های زبان‌شناختی، مسایل ارتباطات، سبیرنتیک، کامپیوتر و زبان آن، مسایل ترجمه از یک زبان به زبانی دیگر، انبار کردن و بانک‌های اطلاعات و ... همه از

1- Terry Eagleton

2- Claude Levi Strauss

3- Ferdinand De Saussure

دل مشغولی‌های اصلی تکنولوژی بوده است و نه تنها تأثیری ژرف و انکار ناشدنی بر دانش انسان داشته، بلکه شکل و روش یادگیری را نیز دگرگون کرده است (پین، ۱۳۸۰: ۲۲۰).

کلود لوی استراس، در دهه ۱۹۵۰ در ادامه همان جست‌وجوها و با بهره‌جویی از آموزه‌های سوسور، به گفتمان «مردم‌شناسی ساختاری» یعنی سیستماتیک کردن نشانه‌شناسی فرهنگ پرداخت. استراس بر آن بود که مردم‌شناسی یک الگوی فرهنگی برای ادراک چگونگی عملکرد همگانی مغز و ذهن انسان است و هم او بود که سنت تمرکز بر تمدن اروپایی را گمراه‌کننده نامید (ضمیران، ۱۳۷۹: ۲۳۵). سی. اس. پیرس^۱ بنیان‌گذار علم نشانه‌شناسی^۲ بر این نکته تأکید می‌ورزد که ما تنها در نشانه‌ها می‌اندیشیم و نشانه را نیز آن چیزی می‌داند که در نظر کسی از برخی جهات یا امکانات، به جای چیزی دیگر می‌نشیند و بنابراین، نشانه هر آن چیزی است که معین کننده چیزی دیگر مصداق تأویلی آن با ارجاع به موضوعی که خود به آن رجوع می‌کند ایزه آن است (پین، ۱۳۸۰: ۲۲۱). دریدا نیز نشانه‌شناسی پیرسی را پیشرفتی ورای زبان‌شناسی سوسوری می‌داند و تسلیم نشانه‌شناسی در برابر زبان‌شناسی را مثالی آشکار از متافیزیک لوگوس محور می‌داند (دریدا، ۱۳۸۱: ۹۷).

۲-۳. روایت بزرگ

ژان فرانسوا لیوتار، برای تحلیل و تبیین و به کرسی نشانیدن نظریه‌های خود، بارها از واژگان «روایات بزرگ» یاد کرده است. او این واژگونی را بیشتر به «روشنگری» و اندیشمندان فرانسوی و اسکاتلندی سده هجدهم ربط می‌دهد. یعنی اندیشمندانی که روش‌های پرسشگری نظری برآمده از انقلاب و تحولات علمی سده هجدهم را باور داشتند و می‌خواستند هر چیز را به متر و میزان استدلال و تعقل بسنجند. لیوتار، به صراحت هگل^۳ و مارکس را جانشین فیلسوفان سده هجدهم فرانسه می‌داند و بر آن بود که امروز تمامی برنامه‌های روشنگری فیلسوفان در هم فرو ریخته و خردورزی به بن‌بست و نهایت درماندگی خود رسیده است. او بر این باور بود که هیچ‌یک از پیامدهای روشنگری برای انسان سودی در بر نداشته و نه تنها سد راه تجاوز و تعدی به حقوق انسان‌ها نبوده بلکه سر به زنگاه بر سیطره جویی‌ها نیز افزوده و چیزی جز مصیبت به بار نیاورده است.

1- C.S.Pires

2- Semiotics

3- Georg Wilhelm Friedrich Hegel

پست مدرنیسم و جهانی شدن فرهنگ با تأکید

لیوتار در تعریفی که از پست مدرن در برابر مدرن به دست داده است می گوید: من از واژه مدرن برای دلالت بر هر علمی که خود را با اشاره و ارجاع به یک فرا گفتمان، مشروع جلوه دهد و به خود مشروعی ببخشد استفاده می کنم. هگل و مارکس بی تردید جزو مؤلفان «روایت بزرگ» هستند که لیوتار به آن اشاره می کند؛ یعنی اندیشمندانی که نه تنها گفتمان های نظری را مشروعی بخشیدند، بلکه به نهادهای اجتماعی نیز شکلی مشروع دادند. از سوی دیگر مارکس و فروید^۱، دو اسطوره بزرگ روشنگری رادیکال به شمار می آیند که لایه های زیرین و تیره فیلسوفان را کشف کردند. مارکس از بهره کشی و تجاوز به حقوق انسان ها و استثمار پرده برگرفت که بدون آن رشد جوامع بورژوازی ناممکن بود و فروید تاریخ و روایت آرزوها و سرکوفتگی هایی را بازگفت که آثار آن هنوز در ذهن و ضمیر ناخودآگاه انسان برجا مانده است.

لیوتار و پیروان نظریه او با همین ویژگی های روشنگری و مدرنیسم ضدیت دارند، تمام عارضه های تاریخی را به جای مؤلفه هایی ذاتی مدرنیسم جا می زنند و می خواهند با این شگرد سنت مدرن را یکسره از یاد بزدایند. از دیدگاه لیوتار، دگرگونی هایی که در دانش پدید آمد، واژگونی و بی اعتباری «روایت بزرگ» را امری ناگزیر جلوه داد. لیوتار بی آنکه احتجاجی به میان آورد و دلیلی برای اثبات نظر خود ارائه کند، پای دو «فراروایت» و حماسه را به میان می کشد: یکی رهایی سیاسی و دیگری روایتی که نگرش مدرنیستی به دانش را مشروعیت می بخشد، یعنی همان گفتمانی که هگل فیلسوف رمانتیک آلمانی در متافیزیک ایده آل خود به آن پرداخته است. اما لیوتار، آن گونه که خودش می خواهد نتیجه گیری کرده و دست آخر هم سیبرنتیک را مسبب تمام این دگرگونی ها قلمداد می کند و گناه را یکسره به گردن فرآیند اطلاع رسانی و کاربرد کامپیوتر می اندازد. ناگفته پیداست که گفته لیوتار و بسیاری از رد و انکارهای روشنگری او از سرچشمه نابوری «روایت بزرگ» آب می خورد و به شکل آشکار در پیوند با چندگانه باوری های پست مدرنیستی است. این رد و انکارها و تکثیر گرایی پست مدرنیستی ریشه ای ژرف تر از دایره اندیشگی لیوتار دارد ملهم از اندیشه های نیچه^۲ است که بخشی از اندیشه مسلط بر اروپای پایان سده نوزدهم را شکل می دهد. همین سنت، با پیچیدگی بیش تر، در نوشته های ماکس هورکهایمر^۳ و تئودور آدورنو^۴ نیز دیده می شود. به همین سبب هم هست که یکی از منابع اصلی بحث پیرامون پست مدرنیسم را باید در نوشته های

1- Sigmund Freud

2- Friedrich Nietzsche

3- Max Horkheimer

4- Theodor Ludwig Wiesengrund Adorno

بنیادگذاران مکتب فرانکفورت، به ویژه آثار هورکهایمر و آدورنو جست‌وجو کرد. لیوتار با بهره‌گیری از این نوشته‌ها بود که توانست گفتمان عصر روشنگری را طرح بریزد با «تمامیت طلب» نامیدن آن گروهی را به دنبال خود بکشاند (قره‌باغی، ۱۳۸۰: ۹۷-۹۶).

۲-۴. وانمودگرایی^۱، همانند نمایی یا وانموده^۲

ریشه‌های این واژه لاتین را باید در گفت‌وگوهای افلاطون^۳ جست‌وجو کرد که تا چندی پیش در متون انگلیسی به phantasm و یا semblance ترجمه می‌شد و در متون فلسفی فارسی، برای اولی معادل صور خیال، صورت وهمی و مجاز گذاشته می‌شد و برای دومی، ظاهر نما و نمود. افلاطون از این مفهوم برای متمایز کردن عقلانی از حسی، اندیشه از ایماژ و ذات و جوهره، از ظاهر بهره می‌گرفت. وانمودگری یعنی شباهت دروغین، دست‌کم از دوران افلاطون به این‌سو درگیر رابطه میان واقعیت و محاکات و تقلید و کپی بوده است. در جهان مصرفی که کالاها به شکلی پایان نیافتنی تولید و همانندسازی می‌شوند، فرآیند بدل‌سازی پیاپی، منطق و شتاب خود را دارد و تا آنجا پیش می‌رود که دیگر تشخیص اصل از بدل ناممکن می‌شود. امروز می‌توان به یاری تکنولوژی پیشرفته، ادوار گذشته، ایماژها، اشیاء محیط و حتی خودمان را همانندسازی کنیم. امروز نوعی بیماری روانی که تاکنون در جهان سابقه نداشته و بیماری پست مدرن نام گرفته در جهان شیوع یافته است. مبتلایان به این بیماری می‌پندارند که خویشان و آشنایان آن‌ها به‌وسیله جایگزین‌های همانند عوض شده‌اند. ویروس این بیماری را ژان بودریار که از نظریه‌پردازان اصلی این خیال‌بافی‌ها است در جهان پراکنده است. جهانی که در آن واقعیت، واقعیت زدایی شده است، تا جایی پیش رفته که تفاوت قائل شدن میان حقیقت و نادرستی را ناممکن کرده است. هر وانمود شده جای اصل را می‌گیرد و از آنجا که این دو از هم تمیز داده نمی‌شوند، تمامی اعتماد به اصلیت و بی‌مانندی اشیاء از میان می‌رود و آنچه به رقص و پای‌کوبی بر می‌خیزد و بازار پیدا می‌کند، کالای تقلبی و مصنوعی است (همان، ۴۱).

۲-۵. چند فرهنگی^۴

هر زمان و هر جا که دو یا چند فرهنگ، چه از سر مسالمت و چه با قهر و ستیز، رو در روی هم قرار گیرند، یک مرز مشترک سرشار از تجربه‌ها هم بوجود خواهد آمد که حاصل این برخورد

1- Simulation

2- Simulacruin

3- Plato

4- Multi Culture

پست مدرنیسم و جهانی شدن فرهنگ با تأکید

را در کل چند فرهنگی، میان فرهنگی و یا ترا فرهنگی نامیده‌اند که در واقع ستون فقرات تجربه‌های فرهنگی معاصر است. مهاجرت‌ها، تبعیدها، پناهندگی‌ها، آسانی سفر به سرزمین‌های دیگر، کوچ‌ها و اسکان‌ها، تماشای فیلم و خبر و ماهواره و.... همه سبب درهم‌آمیزی فرهنگ هاست. همین واقعیت، نیاز به یک سلسله واژگان و نام‌گذاری‌های تازه، طبقه‌بندی‌ها و تعریف و تفسیرهای نو را هم آشکار کرده است و به گفته گیلرمو گومز پینیا^۱ «وقت آن رسیده است که جهان را به روش خود دوباره غسل تعمید دهیم». امروز نیاز به یک دیالوگ میان فرهنگی انکار ناشدنی است و این را هم می‌دانیم که به احتمال بسیار این دیالوگ سبب پاره شدن زنجیرها و رهایی همزمان برخی فرشته‌ها و دیوها خواهد شد. اما چاره‌ای هم نیست، برای درمان زخم نخست باید آن را باز کرد. گفت‌وگو با دیگران تجربه‌ای است که هم جذابیت دارد و هم دردناک و ترسناک است، چیزی است مانند گم‌شدن در جنگل انبوه سوء تفاهم‌ها و گام برداشتن در میدانی مین گذاری شده، امروز هنر و فرهنگ هر سرزمین مانند یک خاطره مشترک انسانی عمل می‌کند. امروز هنرمند نقشی چندوجهی دارد و دیگر تنها یک تصویرگر و رنگ پرداز ماهر نیست، یک متفکر اجتماعی، یک آموزگار و یک مدافع حقوق انسان‌ها هم هست که در بطن و بستر جامعه عمل می‌کند نه در گوشه‌ها و حاشیه‌های تخصصی. آنچه هم پدید می‌آورد باید بخشی تفکیک ناپذیر از هستی چندبعدی او باشد، برخلاف آوانگارد‌های روزگاران مدرنیستی. آوانگارد امروز در چند جبهه نبرد می‌کند و نه تنها در صحنه است بلکه در خط مقدم هم هست و باید از مرزها بگذرد و مانند یک پارتیزان به دو سوی خط نفوذ کند. باید هم در متن باشد و هم در حاشیه. یکی از ثمرات هم‌آمیزی فرهنگ‌ها، هنر «دورگه» یا هنر «پیوندی» است. هنر دورگه هم می‌تواند از هنرهای فرهنگ‌ها و ملل مختلف شکل بگیرد و هم از هنرهای نامتناجس یک فرهنگ واحد (همان، ۴۲).

گفتار سوم: تحلیل پست مدرنیسم و جهانی شدن فرهنگ از دیدگاه لیوتار

۱- زندگینامه لیوتار

ژان فرانسوا لیوتار در دهم اگوست سال ۱۹۲۴ در شهر ورسای فرانسه و در خانواده‌ای از طبقه متوسط به دنیا آمد. در جوانی آرزو داشت یک راهب دومنیک، نقاش، مورخ یا داستان‌سرا شود. وی در دانشگاه سوربن جایی که در آن با ژیلز دلوز آشنا و دوست شد، ادبیات و فلسفه آموخت.

1- Guillermo Gumezpnaya

علاقه اولیه وی به فلسفه منتج به پایان نامه فوق لیسانس وی در مورد «تفاوت» به مثابه یک مفهوم اخلاقی فلسفی گردید. لیوتار زندگی خود را تا جنگ دوم جهانی به عنوان یک شاعر، درون گرا و منزوی نسبت به تفکر و زندگی تشریح کرده است. جنگ دوم جهانی سبب شد تا زندگی و هم اندیشه‌های وی از هم گسیخت. لیوتار پس از اتمام جنگ دوم جهانی با موفقیت در امتحان برای حق تدریس در فرانسه، به درجه تدریس فلسفه در مدرسه‌ای در کنستانتین فرانسه که در سال ۱۹۵۰ در شرق الجزایر اشغال شده بود، رسید. در سال ۱۹۵۴ لیوتار به سازمان انقلابی سوسیالیسم یا بربریسم پیوست. در این مدت لیوتار به یک مبارز روشنفکر تبدیل شد و خودش می‌گوید که حدود ۱۵ سال از عمر خود را معطوف به بررسی علت انقلاب سوسیالیستی کرد که هیچ جنبه‌ای از زندگی (به‌استثنای عشق) وی را از این کار باز نداشت. نوشته‌های لیوتار در این دوره صرفاً با سیاست‌های فرا چپ هماهنگ هستند. از سال ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۶ وی استادیار دانشگاه سوربن بود و سپس جایگاهی در بخش فلسفه دانشگاه پاریس ناتر کسب کرد. لیوتار به سمینارهای روان‌شناس - روانکاو رادیکال ژاکوب لاکان علاقه داشت و واکنش وی به نظریات لاکان منجر به بحث گفتمان و انگاره وی شد که به خاطر آن درجه دکترای خود را دریافت کرد. از سال ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۰ در دانشگاه سوربن پاریس به‌عنوان استاد به تدریس مشغول بود. در سال ۱۹۸۷ در دانشگاه ونسیس به درجه بازنشستگی منصوب گردید. انتشار کتاب وضعیت پست‌مدرن در سال ۱۹۷۹ به وی شهرت جهانی بخشید. لیوتار پروفیسوری برجسته در دانشگاه‌های فرانسه، ایتالیا، آمریکا و کانادا از جمله جان هاپکینز، کالیفرنیا و برکلی و سان دیاگو، دانشگاه مینسوتا، دانشگاه مونترال کانادا، دانشگاه سگین، آلمان غربی، دانشگاه سائوپائولو برزیل بود. لیوتار در لاکامیای پاریس در آوریل سال ۱۹۹۸ درگذشت (نوذری، ۱۳۷۹: ۲۲۴-۲۰۳).

۲- لیوتار، پست‌مدرنیسم و جهانی شدن

در مبحث پست‌مدرنیسم سخن از چارچوبی سازمان‌یافته و منسجم به‌گونه‌ای که به روشنی بیانگر شالوده اساسی این نحله فکری، یا نقاط اشتراک و افتراق این نحله با دیگر نحله‌های دور و نزدیک باشد، امکان‌پذیر نمی‌باشد. علت آن را می‌توان از یک طرف به پیچیدگی و گاه تضاد دیدگاه‌های آموزه‌های فکری در درون آن نسبت داد. از طرفی دیگر، پست‌مدرنیسم شامل مجموعه دیدگاه‌ها و نظریات گسترده‌ای است که در زمینه‌های مختلف علم، معرفت، سیاست، هنر، ادبیات، معماری و ... نظریه‌پردازی می‌کند. در واقع وجه اشتراک همه آن‌ها در عدم پذیرش اصول و

پست مدرنیسم و جهانی شدن فرهنگ با تأکید

شالوده‌های مدرنیسم می‌باشد که ریشه‌های عمیق‌تر این تفکر به بخش رمانتیک و ضد روشنگری در اروپا باز می‌گردد و لفظ پیشوندی «پست»^۱ به معنای (پست، بعد، ما بعد) معرف محتوای اصطلاح آن می‌باشد. اما آن چیزی که مسلم است آن است که مهم‌ترین مشخصه و ماهیت اصلی پست‌مدرنیسم، تکثرگرایی و پلورالیسم و تأکید ویژه‌اش بر تعدد تفاسیر است. در یک کلام تلاش پسا مدرنیسم تحقق یک واژه در همه‌چیز است و آن کلمه (چند) می‌باشد. به عقیده جنکز پلورالیسم عمده‌ترین ایسم در پست‌مدرنیته بشمار می‌رود، و وضعیتی است که به اعتقاد اکثر منتقدان مشخص‌کننده دوران پست‌مدرنیته است. از ایهاب حسن تا ژان فرانسوا لیوتار، از دیوید لاج تا دیوید هاروی، از فلسفه تا ادبیات و معماری، از جامعه اروپا تا ژاپن حداقل در باره این نکته اجماع و اتفاق نظر وجود دارد که پلورالیسم بن‌مایه اصلی پست مدرنیسم بشمار می‌رود (همان، ۳۲۱).

اما شاید بیشترین نقش را در میان صاحب‌نظران پست‌مدرن در خصوص تکثرگرایی و پلورالیسم را باید از آن لیوتار دانست. لیوتار در مقاله مهمی با عنوان «یادداشت‌هایی در مورد معنی پست» به سه جنبه مهم کاربرد این واژه و رابطه متقابل این سه تلقی می‌پردازد. تلقی نخستین به مفهوم توالی ساده و رابطه زمانی دوره‌های مختلف اشاره دارد. لیوتار می‌گوید: مفهوم توالی ساده، ترتیب زمانی دوره‌ها که در آن هر دوره از دیگر دوره‌ها به‌روشنی متمایز است. «پست» چیزی شبیه تبدیل را نشان می‌دهد: جهتی نو از مسیر قبلی. تحلیل دوم از پیشوند «پست» گسستی بنیادین بین مفهوم توسعه و پیشرفت است. به‌گونه‌ای که پروژه دویست ساله مدرنیته را بصورت جدی زیر سؤال می‌برد. لیوتار می‌گوید توسعه که مدعی رفع نیازهای جامعه بشری بوده، اساس هستی موجودات انسانی چه فردی و چه اجتماعی را مورد تهدید قرار داده است و از این پس به هیچ وجه نمی‌توان توسعه مورد ادعای مدرنیته را با پیشرفت مترادف دانست. تحلیل سوم از این واژه متضمن خوانشی غیر تاریخی از پست مدرنیسم است. به این معنا که پست‌مدرنیسم حرکتی است در درون پروژه مدرنیسم و هیچ تحلیلی از پست‌مدرن نمی‌تواند بدون ارتباط با مدرنیسم باشد. لیوتار می‌گوید پست‌مدرن «بی شک بخشی از وضعیت مدرن است. یک اثر تنها زمانی می‌تواند مدرن باشد که نخست پست مدرن باشد. بنابراین پست‌مدرنیسم، اگر درست فهمیده شود، مدرنیسم در پایان آن نیست بلکه در نوزادی مدرنیسم قرار دارد و این

1- Post

وضعیت همیشگی است» (کچویان، ۱۳۸۵: ۱۶). البته باید توجه داشت که این سه تحلیل به هیچ روی در تقابل با یکدیگر نیستند بلکه این سه دلالت در ساختاری سه گانه به اصطلاح و وضعیت پست مدرن شکل می دهند. چنان که پیش از این آمد مهم ترین ویژگی پست مدرن از دیدگاه لیوتار بدگمانی نسبت به ابر روایت ها و فرا روایت هاست.

روایت در یک تعریف ساده بازنمایی وقایع پیوسته در بستر زمان است. به عبارت دیگر ما در روایت یک واقعه رنگ تفکر و تفسیر و نگاه خود را به آن واقعه اضافه می کنیم و آن را از نو می سازیم. لیوتار می گوید: روایت ها مانند فیلترهای زمانی هستند که نقش آن ها تبدیل بار عاطفی یک واقعه به توالی واحدهای اطلاعاتی است که توانایی پدید آوردن چیزی مانند معنا را داشته باشد. برخی از روایت ها در طول تاریخ تبدیل به الگوهای مسلط تفسیر وقایع گشته اند. در واقع این ابر الگوها خود را به عنوان الگوی تفسیر وقایع مطرح کرده اند به عنوان مثال داستان هابیل و قابیل را می توان نام برد که الگویی برای بسیاری از جدال های بشر در طول تاریخ به حساب می آیند به گونه ای که گاه انسان ها و وقایع را به دو دسته هابیلی و قابیلی تقسیم می کنند. به این الگوهای برتر و مسلط که خود را به جهان متن و روایات تحمیل می کنند ابر روایت می گویند. از ابر روایت های مدرن می توان به نظریه تکامل داروین، دیالکتیک هگل و جبر تاریخی مارکس اشاره کرد. برخی الگوها تفکرات و منطقات از بیرون روایت بر روایات تأثیر می گذارند. مثلاً جبرگرایی و تقدیر یک امر بیرون روایتی است که بر روایات تأثیر می گذارد. مفهوم «پیشرفت» یکی دیگر از منطقات فرا روایتی است که ملاک سنجش بسیاری از روایات می شود. اینگونه تحلیل ها و منطقات که گاه ماوراء طبیعی و در بسیاری از موارد ذهنی هستند و بر جهان متن و روایت های آن تأثیر می گذارند فرا روایت می گویند. این ابر روایت ها ابزار مهمی برای سنجش حقانیت یا دروغین بودن روایات هستند و خود را به روایات تحمیل می کنند، اما لیوتار می گوید در فرهنگ و ادبیات پست مدرن این ابر روایت ها و فرا روایت ها مورد شک هستند و ملاک سنجش وقایع قرار نمی گیرند.

در این جا بحث تکثرگرایی مطرح می شود که با از بین رفتن منطق مسلط ابر روایت ها و فرا روایت ها چهره می نمایاند. مشکل فرا روایت ها و ابر روایت ها در این است که فرصتی برای تفکر و

1- Grand Narrative

2- Subjective

3- Meta Narrative

پست مدرنیسم و جهانی شدن فرهنگ با تأکید

تأویل برای انسان باقی نمی‌گذارد و در واقع انسان را به تحلیل‌های آماده عادت می‌دهد و انسان را در حد یک حیوان تنزل می‌دهد. تکثرگرایی و عدم قبول روایت‌های مسلط ساختار معنوی و محتوایی ادبیات را از اولین خاستگاه آن تا دوره مدرن هدف قرار می‌دهد و به لحاظ محتوایی ساختار متن را به هم می‌ریزد (همان، ۱۴-۱۵). اما دیدگاه فلسفی به اعتقاد لیوتار پست مدرنیسم فلسفی دارای دو وجه یا جنبه کلیدی است: نخست این که پست مدرنیسم در واقع واکنشی است هم در برابر مدرنیسم و هم در برابر هرگونه تلاش ممکن برای تفسیر معانی تاریخ از طریق تلاش برای یافتن معنا و مفهومی برای تاریخ. علاوه بر این لیوتار در تعریفی که از پست مدرنیسم ارائه می‌دهد آن را ناباوری و عدم ایمان به هرگونه روایت کلان یا فرا روایت می‌داند. پست مدرنیسم هرگونه فرا روایت درباره مقوله پیشرفت اعم از روایت‌های مارکسیستی یا لیبرال آن را که هویت و جوهره اساسی مدرنیته و مدرنیسم بشمار می‌رود، رد می‌کند. البته باید این نکته را نیز خاطر نشان کرد که این واقعیت که خود مدرنیسم نیز موضع انتقادی تندی در برابر مدرنیته دارد تهدیدی جدی برای انسجام و ارتباط منطقی کل پروژه پست مدرنیسم فلسفی بشمار می‌رود. وانگهی تمایل پست مدرنیستی برای فرار از آنچه که آن را خرافه‌ها و موهومات عصر پیشین و دوران قبل از خود می‌داند، گسست چندان جدی و صریحی با مدرنیته سنتی محسوب نمی‌شود، بلکه بیش‌تر تکرار همان گریزها و نفی‌های قدیمی آن است.

بدین ترتیب دیدگاه‌ها و نقطه نظرات لیوتار را می‌توان چنین خلاصه کرد که: عصر ما شاهد فروپاشی و سقوط تمامی آن دسته از فرا روایت‌های کلانی است (اعم از کانتی، هگلی، مارکسیستی یا هر نوع دیگر آن) که زمانی وعده و نوید نیل به حقیقت و عدالت پس از هر پویش را می‌دادند. آنچه که برای ما و پیش روی ما به‌جای مانده است نوعی چندگانگی و کثرت باز و آزاد بازی‌های زبانی نامتجانس یا کاملاً ناسازگار و ناموافق است که هرکدام واجد معیار ذاتی و درونی خاصی برای خود است. (نوذری، ۱۳۷۹ : ۲۱۸-۲۱۷).

لیوتار با انتشار کتاب خود با عنوان «وضعیت پست مدرن: گزارشی درباره دانش» (سال ۱۹۷۹ میلادی به زبان فرانسه که در سال ۱۹۸۴ به انگلیسی ترجمه شد)، استدلال می‌کند که ماهیت و موقعیت دانش تغییر یافته است. عصر صنعتی - که با تولید انبوه، پژوهش علمی و ایده آل‌های روشنگری عقلانیت و پیشرفت مشخص می‌شود - به پایان رسیده است. ما هم اینک در وضعیت جدیدی زندگی می‌کنیم که لیوتار آن را پست مدرن می‌نامد، و در این وضعیت فناوری اطلاعات،

حاکم بوده و بر کارآمدی و ارزش‌های عمل‌گرایانه تأکید می‌گردد. علوم، تحول یافته و در عرصه‌های متناقضی پراکنده شده‌اند و دانشمندان دیگر به یک‌زبان مشابه سخن نمی‌گویند. در دیدگاه لیوتار از دست رفتن باور به فراروایت‌ها مشخصه دوران کنونی می‌باشد. منظور لیوتار از فراروایت یا روایت‌های کلان، روایت‌های مسلطی هستند که برای توجیه فعالیت‌ها، نهادها، ارزش‌ها، و اشکال فرهنگی بکار می‌بریم. این روایت‌ها، ایدئولوژی‌ها، ادیان، مفاهیم پیشرفت، سودمندی تحلیل روانی یا مزایای سرمایه‌داری را شامل می‌شوند. هم‌اکنون گرایش داریم تا این روایت‌ها را به‌عنوان بازی‌های زبانی ناسازگاری فرض کنیم که فقط از نظر کسانی که در آن شرکت می‌کنند، اعتبار دارند. از نظر لیوتار دیگر اعتقاد به باورها و نظریات جهان شمول، از بین رفته است.

لیوتار سرسختانه با هر نوع فراروایت یا نظریه کلان مخالف می‌باشد. این نظریات، از ایدئولوژی‌های تمام‌عیاری مانند مارکسیسم، سوسیالیسم، ملی‌گرایی، لیبرالیسم، فاشیسم و... گرفته تا نظریات کم‌دامنه‌ای مانند مهندسی اجتماعی یا خط‌مشی اقتصادی را شامل می‌شود. لیوتار معتقد است که آفرینندگی و تنوع سبک‌های زندگی اجتماعی انسان، به‌قدری است که هیچ‌گونه فرازبان یا فراروایت یا نظریه کلان نمی‌تواند درباره صحت آن داوری نماید. مهم‌تر این که هرگونه تلاش برای تحمیل هر یک از این‌ها به جامعه ضرورتاً سرکوب، بی‌عدالتی و به حاشیه راندن افرادی که هماهنگ نمی‌شوند، و کاهش اجتناب‌ناپذیر تنوع و خلاقیت را ایجاد می‌کند (آدامز و دیسون، ۱۳۸۸).

به عقیده لیوتار، در هر دوره‌ای از تاریخ بشری، دانش به معنای عام و نه لزوماً علم تجربی^۱ متکی بر یک ابر روایت است. لذا چیزی به‌عنوان یک روایت اصلی و نهایی وجود ندارد. لیوتار معتقد است که هر ابر روایتی از جمله ابر روایت جهانگیری مدرنیته توسط بورژوازی (حاکمیت لیبرالیسم) یا توسط پرولتاریا (در اندیشه مارکسیسم) به تمامیت تاریخ بشر به شیوه‌ای متافیزیکی معنا می‌بخشد و این درست همان چیزی است که هر دو مدعی نفی آن بودند.

اما در بحث جهانی‌شدن نیز لیوتار با نفی روایت‌های کلان جهانی، جهانی‌سازی را محصول اراده معطوف به یکسان‌سازی و یکپارچه‌سازی عالم توسط سرمایه‌داری امپریالیستی می‌داند که در هیچ لحظه از تاریخ معاصر بشریت ماشین سلطه و سرکوب خویش را تا به این حد مرگبار و

1- Science

پست مدرنیسم و جهانی شدن فرهنگ با تأکید

اقتدارگرا متشکل نساخته است که بتواند با بمب‌های اتمی‌اش کره خاکی را چندین بار کاملاً منهدم سازد. در پایان جنگ سرد و با سقوط اردوگاه سوسیالیسم روسی و شکل‌گیری اندیشه نظم نوین جهانی در مخیله نظریه‌پردازان سرمایه‌داری، جهانی‌سازی بر محور تک‌قطبی توسط ایالات‌متحده آمریکا، فرآیند آمریکایی‌سازی^۱ را طی می‌کند.

به‌هر تقدیر، مفهوم جهانی‌شدن بر مبنای پروژه مدرنیته در دوران فلسفه روشنگری قرن هجدهم میلادی که روزگار سرمایه‌داری کلاسیک بود و آنچه مارکس و انگلس گفتند محصول تحلیل ویژه از شرایط خاص، یعنی سرمایه‌داران مبادله کالا و رقابت آزاد بود. دوره سرمایه‌داران امپریالیستی که دو جنگ ویرانگر جهانی را به همه عالم تحمیل کرد، نبرد برای بازارهای صدور کالا بود. نظام سیاسی امپریالیستی بر رابطه یک کشور اصلی که متروپل است و کشورهای تحت نفوذ مستقیم و غیرمستقیم اتکاء دارد. در برابر اندیشه‌های جهانی‌سازی امپریالیستی، اندیشه جهانی‌سازی انقلاب‌های پرولتاریا به یاری زحمتکشان و دهقانان جهان سوم و دولت‌های نیمه فئودال - نیمه مستعمره توسط نظریه‌پردازان اردوگاه سوسیالیسم روسی ترویج می‌شد که از قضا این هم بر رابطه یک کشور متروپل و کشورهای اقماری و غیر اقماری تحت نفوذ استوار بود. اما وضعیت فرهنگ در سیر تطورات اندیشه جهانی‌شدن و جهانی‌سازی کاملاً یکسان نیست. در دوره کلاسیک سرمایه‌داری، هنوز حوزه نفوذ سرمایه‌داری مالی و صنعتی به داخل فرهنگ و هنر گسترده نشده بود. اندیشه جهانی‌شدن متکی بر ایده فلسفی پروژه مدرنیته بود و مفهوم دولت‌های ملی^۲ که مشغول رتق و فتق بازار رقابتی و اقتصاد آزاد در حوزه جغرافیای سیاسی ملی بود، سرزمین‌های مستعمراتی را در قلمرو بازی‌های سیاسی در نظر می‌گرفت.

جهانی‌سازی‌ای که قدرت‌های سرمایه‌داری از طریق انبوه‌سازی در جهان شیوع می‌دهند، شیوه زندگی، نیازها، آرمان‌ها و تجربه‌های جوامع خودشان است که به‌واسطه هژمونی فرهنگی که عمدتاً از طریق قدرت‌های اقتصادی نهفته در رسانه‌های ارتباط جمعی است، به سرتاسر جهان گسترش پیدا می‌کند. در برابر صنعت فرهنگ در شرایطی که جهانی‌شدن، تقدیر تاریخی همگان است، هرچند قدرت‌های سرمایه‌داری می‌خواهند از صنعت و فرهنگ برای جهانی‌سازی همه عالم به شیوه زیست خودشان (عمدتاً آمریکایی) بهره‌گیرند (میراحسان، ۱۳۸۷).

1- Americanization

2-National State

بنا بر سخنان لیوتار هر گونه سیستم عقیدتی یا ایدئولوژیکی، فراروایت های خاص خود را دارد. به عنوان مثال، فراروایت مارکسیسم این ایده است که سرانجام، سرمایه داری از درون متلاشی خواهد شد و یک دنیای آرمانی سوسیالیستی شکل خواهد گرفت. لیوتار می گوید که تمام جوانب جوامع مدرن که دربردارنده علم، به عنوان شکل اصلی آگاهی هستند، به چنین فراروایت هایی متکی اند. بنابراین پست مدرنیسم نقد فراروایت هاست و گونه ای آگاهی است که چنین روایت هایی به آن در پوشاندن تناقضات و ناثباتی های جدایی ناپذیر موجود در هر سازمان یا راهکار اجتماعی، کمک می کنند. به بیان دیگر، هرگونه تلاش برای ایجاد نظم، همیشه میزان یکسانی از ایجاد بی نظمی را می طلبد.

اما یک فراروایت، شکل گیری این گروه ها (گروه های بی نظمی) را با توضیح این که بی نظمی واقعاً هرج و مرج و بد، و نظم واقعاً بخردانه و خوب است، می پوشاند. پست مدرنیسم در رد فراروایت ها از حمایت روایت های کوچک سود می برد، روایت هایی که بیشتر به توصیف راهکارهای کوچک و حوادث محلی می پردازد تا مفاهیمی در مقیاس گسترده عالم گیر یا جهانی! روایت های کوچک پست مدرنیسم همواره وابسته به موقعیت، موقتی، اتفاقی می باشد و هیچ گونه ادعایی مبنی بر جهان شمولی، حقیقت، علت یا ثبات ندارند (کلاجر، ۱۳۸۳).

پس می توان عنوان نمود که مهم ترین نمود گفتمان جهانی شدن را به مثابه یک وضعیت پسامدرن از جهت فکری- فرهنگی می توان در مرکزیت زدایی از هژمونی مدرنیسم غربی دانست. بر این اساس مهم ترین نمود خصلت پسامدرن جهانی شدن، پیدایی سیاست هویت و امکان عرضه و ظهور قرائت های دیگر در عرصه جهانی است. این امر محصول نفی روایت کلان است. به تعبیر لیوتار، ما اکنون در برهه ای تاریخی زندگی می کنیم که ویژگی آن فقدان ایمان به فراروایت مدرن پیشرفت عقل به سوی جامعه بهتر است. با مرکزیت زدایی از فراروایت مدرن عملاً زمینه برای فرهنگ ها و روایت های دیگر فراهم می شود. پسامدرنیسم از طریق نفی روایت کلان مدرنیسم غربی و نسبی قلمداد کردن گفتمان غربی، امکان گفتمان های دیگر را در عرصه جهانی فراهم می کند.

بحث فوق را با مطلبی از دکتر حسینعلی نوذری در کتاب «صورت بندی مدرنیته و پست مدرنیته» به پایان می رسانیم. پست مدرنیسم به معنای پایان جهان بینی واحد است (حسن)، اعلان جنگ علیه هرگونه تمامیت و کلیت است (لیوتار)، مقاومتی است در برابر تبیین های واحد (لاچ)، توجه و احترام به تمایز و تفاوت ها است (دریدا، بودریار)، تجلیل و تکریم جریانات منطقه ای محلی

پست مدرنیسم و جهانی شدن فرهنگ با تأکید

و خاص است (هاروی، جنگز). با این وجود در پسوند مدرن آن فرآیندی نهفته است که بین‌المللی و از برخی جهات جهانی است. در این معنا پست‌مدرنیسم بیانگر یا واجد نوعی تنش دائمی است و همواره جریانی پیوندی، دورگه، ترکیبی، آمیزه‌ای و اختلاطی است. جریانی مبهم، دوپهلوی و چندگانه است، یا به تعبیر جنکز جریانی واجد رمز مضاعف یا زبان دوگانه است (نوذری، ۱۳۷۸: ۳۲۶-۳۲۵).

نتیجه‌گیری

جهانی‌شدن به‌عنوان یک مفهوم در ادبیات مربوط به علوم اجتماعی و سیاسی، دارای تعاریف متفاوت و متعددی بوده که به دلیل اهمیت و گستردگی حوزه مفاهیم آن و با توجه به برداشت، تفسیر و تعبیرهای هر پژوهش‌گر از پدیده‌های اجتماعی و تأثیرات محیطی، تفاسیر و تعاریف مختلفی را می‌توان برای جهانی‌شدن عنوان نمود. اما به‌طور کلی در نظریات غالب در اندیشه جهانی‌شدن که به انحاء مختلف مطرح می‌شود، جهانی‌شدن حرکت به‌سوی یک جامعه جهانی واحد است که در آن، قیدوبندهایی که بر روابط اجتماعی و فرهنگی سایه افکنده، از بین می‌رود و گویا عمدتاً یک جامعه و یک فرهنگ و تمدن در سراسر سیاره زمینی مستقر خواهد شد و به تعبیر دیگر، جهان فشرده شکل می‌گیرد. اما در نقطه مقابل به‌طور کلی از نظر بسیاری از اندیشمندان پست‌مدرن از جمله لیوتار، در وضعیت پست‌مدرنیستی، در سایه شکل جدید ارتباطات، شاهد استقبال از تفاوت‌ها و تمایزات هستیم که در آن همه فرهنگ‌ها در جایگاهی قرار می‌گیرند که برای تحمل همدیگر یک فضای پلورالیستی فرهنگی عظیمی را بوجود آورده‌اند و در آن طیف عظیمی از گروه‌های قومی، نژادی و زبانی از گفت‌وگو در فضای عمومی استقبال می‌کنند. ولی سرکوب و نفی اجزای مختلف و متمایز را محکوم می‌کنند و از طرف دیگر، نوعی از تفاوت زدایی و فاصله زدایی در سطوح مختلف ایجاد می‌گردد. در این فضای ابهام آلود مرزها و گسترش سیستم فراملی و تولیدات استاندارد و... نقش مثبت سیستم دولت - ملت و فرهنگ ملی در ایجاد پارادایم به‌نهادها و رویه‌هایی در دو سطح متفاوت جهانی و محلی انتقال می‌یابد. پس می‌توان به‌طور اجمال وجوه مشترک آرای اندیشمندان پست‌مدرن در خصوص جهانی‌شدن از جمله لیوتار را این‌طور عنوان نمود:

۱. غالباً در تعریف مفهوم واژه جهانی‌شدن، فشردگی شدید زمان- مکان مورد قبول کلیه صاحب نظران پست‌مدرن است. آن‌ها معتقدند روند کنونی جهانی‌شدن در دوران پست‌مدرن به حداقلی خود رسیده است.

۲. نظریه‌پردازان پست‌مدرن عموماً از یک چارچوب مارکسیستی برای توضیح این فرآیند استفاده می‌کنند.

۳. جهانی‌شدن فرهنگ پدیده‌ای پسامدرن است و در بررسی پدیده جهانی‌شدن نباید آن را فقط از بعد اقتصادی مورد مطالعه قرار داد.

لیوتار با طرح این که دوران پست‌مدرن به‌عنوان دوران شکست روایت‌های کلان می‌باشد عنوان می‌کند که، از دست رفتن باور به فراروایت‌ها مشخصه دوران کنونی می‌باشد. منظور لیوتار از فراروایت یا روایت‌های کلان، روایت‌های مسلطی هستند که برای توجیه فعالیت‌ها، نهادها، ارزش‌ها، و اشکال فرهنگی بکار می‌بریم. این روایت‌ها، ایدئولوژی‌ها، ادیان، مفاهیم پیشرفت، سودمندی تحلیل روانی یا مزایای سرمایه‌داری را شامل می‌شوند. لیوتار با طرح این دیدگاه خط بطلانی بر دیدگاه غالب اکثر اندیشمندان جهانی‌شدن کشیده و بر مرکزیت زدایی از هژمونی مدرنیسم غربی تأکید می‌کند. از دیدگاه لیوتار آن چیزی که در آن واحد در سراسر جهان قابل مشاهده و ملموس است مواجه فرهنگ‌های مختلف، تفکرات گوناگون و عملکردهای متفاوت و گاه متضاد ملت‌های گوناگون است.

اما در اینجا شاید لازم باشد به این نکته نیز اشاره شود که به‌زعم بسیاری از اندیشمندان علوم اجتماعی، در عصر حاضر جهانی‌شدن با پسامدرنیته پیوند خورده و در رشته جامعه‌شناسی در چارچوب «چرخش پسامدرن» تئوریزه شده است. به همین ترتیب فرهنگ جهانی اغلب فرهنگی پسامدرن تلقی شده که سریعاً در حال تغییر، پاره پاره و گسسته، متکثر، مختلط و تلفیقی است. اینکه فرهنگ جهانی را باید پسامدرن دانست حداقل از بعضی جهات عجیب نیست. فرهنگ جهانی به‌گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر گسسته و متکثر است چرا که فرهنگ جهانی و یکپارچه نیست (نش، ۱۳۸۷: ۹۶).

نگاه به فرهنگ جهانی به‌عنوان یک فرهنگ پسامدرن فرصتی برای یک گشایش بیش‌تر و «مسئولیت در قبال غیریت» فراهم می‌کند به‌طوری که تفاوت‌های فرهنگی به‌جای این که سرکوب و نابود شوند معتبر شناخته می‌شوند. پس می‌توان عنوان نمود که مهم‌ترین نمود خصلت پسامدرن جهانی‌شدن، پیدایی سیاست هویت و امکان عرصه و ظهور قرائت‌های دیگر در عرصه جهانی است،

پست مدرنیسم و جهانی شدن فرهنگ با تأکید

که این امر خود محصول نفی روایت‌های کلان مدرنیسم و پایان بخشیدن به جهانی‌سازی واحد و تمامیت‌خواه فرهنگ‌های مختلف و تلاش برای ایجاد احترام ملل و فرق مختلف به تمایزها و تفاوت‌ها و سعی در هم‌نشین‌سازی و تجلیل از جریان‌ات منطقه‌ای، محلی و خاص برآمده از آن است. همان‌طور که در قبل ذکر شد نیز به تعبیر لیوتار، ما اکنون در برهه‌ای تاریخی زندگی می‌کنیم که ویژگی آن فقدان ایمان به فرا روایت مدرن و پیشرفت عقل به‌سوی جامعه بهتر است که با مرکزیت زدایی از فرا روایت مدرن عملاً زمینه برای فرهنگ‌ها و روایت‌های دیگر فراهم می‌شود. پسا مدرنیسم از طریق نفی روایت کلان مدرنیسم غربی و نسبی قلمداد کردن گفتمان غربی امکان گفتمان‌های دیگر را در عرصه جهانی فراهم می‌کند.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- احمدی، بابک (۱۳۸۲). *معماری مدرنیته*، چاپ سوم، تهران: نشر مرکز.
- اصغری، محمود (۱۳۸۳). «نگاهی به چیستی پدیده جهانی شدن»، *دو ماهنامه اندیشه حوزه*، سال هشتم، شماره ششم.
- آزبورن، پیتر (۱۳۷۹). *مدرنیته؛ گذار از گذشته به حال*، ترجمه حسینعلی نوزری، تهران: انتشارات نقش جهان.
- بلزی، کترین (۱۳۷۹). *عمل نقد*، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر قسه.
- پولایت، تورستن (۱۳۸۱). «جهانی‌سازی با چهره انسانی»، *روزنامه همشهری*، ۱ خرداد.
- پین، مایکل (۱۳۸۰). *لکان، دریدا و کریستوا*، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: نشر مرکز.
- پین، مایکل (۱۳۸۰). *فرهنگ اندیشه انتقادی*، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: نشر مرکز.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۰). «فرآیند جهانی شدن و فراگشت جامعه ایرانی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره سوم و چهارم.
- تافلر، آلوین (۱۳۸۵). *موج سوم*، ترجمه شهین دخت خوارزمی، تهران: نشر علم.
- جهانبگلو، رامین (۱۳۷۶). *مدرنها*، تهران: نشر مرکز.
- دریدا، ژاک (۱۳۸۱). *مواضع*، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: نشر مرکز.
- ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۷۸). *تحلیل و نقد پلورالیسم دینی*، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.

فصلنامه مطالعات سیاسی؛ سال هفتم، شماره ۲۶، زمستان ۱۳۹۳

- رجایی، فرهنگ (۱۳۸۰). پدیده جهانی شدن: وضعیت بشری و تمدن اطلاعاتی، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: نشر آگاه.
- ضمیران، محمد (۱۳۷۹). ژاک دریدا و متافیزیک حضور، تهران: انتشارات هرمس.
- عبدالکریم، سروش (۱۳۸۱). سنت و سکولاریسم، تهران: نشر صراط.
- قره‌باغی، علی‌اصغر (۱۳۸۰). تبارشناسی پست‌مدرنیسم، تهران: نشر دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- کچویان، حسین (۱۳۸۵). نظریه‌های جهانی شدن و دین، تهران: نشر نی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۷). پیامدهای مدرنیته، تهران: نشر مرکز.
- لنسکی، گرهارد و جین لنسکی (۱۳۶۹). سیر جوامع بشری، ترجمه ناصر موفقیان، تهران: انتشارات جامعه و سیاست.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۰). پرسش‌ها و پاسخ‌ها، چاپ هفتم، جلد چهارم، قم: مؤسسه امام خمینی (ره).
- مک لنان، گرگور (۱۳۸۱). پلورالیسم، ترجمه جهانگیر معینی، تهران: نشر آشیان.
- نش، کیت (۱۳۸۰). جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، ترجمه محمد تقی دلفروز. تهران: نشر کویر.
- نوذری، حسینعلی (۱۳۷۹). صورت‌بندی مدرنیته و پست‌مدرنیته، تهران: نشر نقش جهان.
- واترز، مالکوم (۱۳۷۹). جهانی شدن، ترجمه اسماعیل مردانی گیوی و سیاوش مریدی، تهران: انتشارات سازمان مدیریت صنعتی.
- هولستون، جیمز (۱۳۸۰). «جهانی شدن و شهروند مدنی»، مجله آفتاب، فروردین و اردیبهشت.
- یزدان پناه، کیومرث (۱۳۸۱). «جهانی شدن، عوامل و پیامدها»، روزنامه همشهری، ۱۷ اردیبهشت.

ب) سایت‌های اینترنتی

- خندقی، امین (۱۳۸۶). پست‌مدرنیسم و تعلیم و تربیت، قابل دسترسی در :
<http://www.bashgah.net/pages11756.html>
- کلاجز، مری (۱۳۸۳). پست‌مدرنیسم، ترجمه میلاد حامی‌احمدی . ماهنامه ماندگار. قابل دسترسی در:
<http://www.mandegar.info/1383/Farvardin83/PostModern.htm>
- مهاجر، سعید (۱۳۸۷). قابل دسترسی در:
<http://www.avini2.parsiblog.com/463265.htm>
- میراحسان، احمد (۱۳۸۷). صنعت فرهنگ و جهانی شدن، قابل دسترسی در:
<http://mirehsan.blogfa.com/8701.aspx>